

نامزدهای کثیف‌ترین تباری

تاریخ فوتبال

داغ شدن تنور فوتبال در گوشه و کنار دنیا بهانه‌ای شد تا از تباری‌های

عجیب فصل قبل مثل باخت ۹۵ بر صفر بگوئیم

مجید حسینی زاده | روزنامه نگار

دو هفته است که هیجان فوتبال با شروع لیگ های کشور های مختلف به تلویزیون ما برگشته. فوتبالی که در کنار هیجان حاشیه هم دارد. حالا که فصل فوتبالی شروع شده بد نیست از نتایج عجیب فصل قبل بگوئیم. مثل یک بازی که ۹۵ گل داشت. بله ۹۵ تا که البته ۹۳ تا پیش در یک نیمه به ثمر رسید. می پرسید مگر می شود در یک بازی که آن هم در نیمه اولش با نتیجه ۲ بر صفر به پایان رسیده، ۹۵ گل به ثمر برسد تا تیم برنده از لحاظ تفاضل گل نگرانی نداشته باشد؟ در پاسخ باید بگوئیم که بله. آن هم نه در مسابقات محلات یک شهر یا روستا بلکه در لیگ یک کشور که فدراسیون فوتبال هم دارد. حالا صدای فدراسیون فوتبال سیرالئون هم درآمده و آن ها گفته اند در باره نتایج فوق العاده عجیبی که در فوتبال این کشور ثبت شده، نتایجی مثل ۹۵-۰ و ۹۱-۱ تحقیقات انجام خواهد داد. در مینی پرونده امروز زندگی سلام از ماجرای این دو بازی و عجیب ترین تباری های تاریخ فوتبال خواهیم گفت.

رقابت تا ۹۵ گل برای افزایش تفاضل گل

فوتبال سیرالئون شاهد اتفاقاتی بوده که کلمه عجیب برای توصیف آن ها کافی نیست؛ نتایجی مثل پیروزی ۹۵-۰ و ۹۱-۱. این دو مسابقه فوق العاده عجیب و غریب در لیگ دسته ۲ فوتبال سیرالئون برگزار شده است. در مسابقه اول تیم «کاهونلار نجرز» رقیبش «لیومبیبو یونایتد» را با نتیجه ۹۵-۰ و در مسابقه دوم، تیم «گلف افسی» حریف خود «کوکیمالانون» را با نتیجه ۹۱-۱ شکست داد. دو مسابقه ای که مسلمان در کتاب های ر کورد تاریخ فوتبال ثبت خواهند شد. این نتایج آن قدر باورنکردنی است که حتی اگر در نهایت از سوی مراجع سیرالئون باطل شود ولی در جرجه عجیب و غریب ترین اتفاقات در یادها خواهد ماند. جالب این جاست که نتایج عجیب و غریب دو بازی مدیون اتفاقاتی است که در نیمه دوم هر دو مسابقه افتاده است. چرا که بازی اول بین «کاهونلار نجرز» و «لیومبیبو یونایتد» در نیمه اول با پیروزی ۲-۱ «کاهونلا» به پایان رسیده بود و دیدار «گلف افسی» و رقیبش هم در پایان نیمه اول ۱-۷ به سود تیم پیروز بود. البته فدراسیون فوتبال این کشور گفته از تباری رخ داده در دو مسابقه که دو تیم در رقابت برای افزایش تفاضل گل هم هستند، آگاه است ولی برای مطلع شدن از چندو چون دقیق رویدادها و پیدا کردن افراد مقصر باید در این باره تحقیقات انجام دهد.

۴۱ گل به خودی برای تغییر قهرمان!



اوایل خرداد امسال در سطح چهارم فوتبال کشور آفریقای جنوبی، جایی که تیم های «ماتیناسی» و «شیولانی تایگرز» برای قهرمانی در رقابت بودند، تباری شان خبر ساز شد. «ماتیناسی» در هفته آخر به

پیروزی با اختلاف ۱۶ گل برای قهرمانی نیاز داشت و رقیبش «شیولانی تایگرز» خیالش بابت تفاضل گل بهتر احت بود و می توانست در صورت پیروزی به قهرمانی دست یابد اما ماتیناسی در روز پایانی با نتیجه ۵۹ بر یک توانست در جدول رده بندی بالاتر از رقیب خود قرار گیرد و قهرمان شود! در این بازی عجیب، از اوایل نیمه دوم ۴ بازیکن از زمین خارج شدند و گفتند خسته شده اند و تیم شان بازی را تنها با هفت بازیکن ادامه داد. با وجود این که تیم نسامی ۷ نفره بود اما در جریان پیروزی ۵۹ بر یک تیم ماتیناسی، ۴۱ گل، به خودی توسط بازیکنان نسامی بوده است! بعد از بررسی ها و با اعلام حکم کمیته انضباطی فدراسیون فوتبال آفریقای جنوبی، مسئولان این باشگاه ها بین ۵ تا ۸ فصل و مسئولان برگزاری مسابقه ۱۰ فصل محروم شدند.

۱۴۶ گل در ۲ مسابقه برای صعود

سال ۱۳۹۳ اتفاقی بسیار عجیب در لیگ کشور نیجریه رخ داد که باعث شد در دو مسابقه در مجموع ۱۴۶ گل از خط دروازه عبور کند! دو تیم فوتبال حاضر در لیگ نیجریه برای صعود به لیگ دسته اول این کشور نیاز به تفاضل گل زیاد داشتند و در نهایت این دو تیم توانستند با نتایج عجیب ۷۹ بر صفر و ۶۷ بر صفر به پیروزی دست یابند و به لیگ دسته اول نیجریه صعود کنند. نکته جالب در باره مسابقه ۷۹ بر صفر این است که پلاتئو فورس، یکی از بازیکنان تیم برنده، ۷۲ گل از ۷۹ گل تیمش را به تنهایی به ثمر رساند. پس از این مسابقه، فدراسیون فوتبال نیجریه گفت: «این یک شرمساری کامل برای فوتبال نیجریه است. تمامی بازیکنان و مسئولان چهار تیم و مسئولانی که در این تباری دست داشتند، محروم خواهند شد.»

۵۸ گل برای بقای باورنکردنی

سال ۱۳۹۱، یک تیم در مسابقات لیگ نوجوانان استانی کشورمان برای بقا باید در بازی پایانی با تفاضل ۵۶ گل به پیروزی می رسید و در این بازی توانست حریف خود را ۵۸ بر یک شکست دهد! بنابر این تیم با این پیروزی عجیب که بعدها تباری اش ثابت شد، در لیگ نوجوانان استانی باقی ماند! اتفاقی

که آن قدر عجیب است که جای هیچ گمانه و تردیدی را در باره تباری باقی نگذاشت و از آن به عنوان یکی از بزرگ ترین و البته نابولترین تباری های تاریخ فوتبال ایران یاد می شود.

منابع این بخش از پرونده: ورزش ۳، عصر ایران، ایستا، طرفداری

ضرب المثل فارسی چکیده خرد جمعی

ضرب المثل های فارسی بیانی شیرین و فشرده از حکمت های

مهم برای زندگی بهتر بودند که متاسفانه این روزها کار بردشان کم شده، با چند ضرب المثل حکیمانه و قصه های پشت آن ها که می تواند در زندگی روزمره ما موثر باشد، آشنا شویم

الیه توانا | روزنامه نگار

پرونده

پای حرفش که بنشین، اگر دفتر و دستک دم دست نباشد، با ختی! آن قدر برای هر موقعیتی، حرفی توی آستین و برای هر مشکلی، حکمتی مشکل گشا توی مشت دارد که باید تندو تند یادداشت برداری از آن چه می شنوی تا از گفت نرود. غیر از هوش و حواس خیره کننده اش، چیزی که او را به چنین هم صحبت خردمندی تبدیل کرده، تکیه اش بر گنجینه ضرب المثل هاست. شاید شما هم توی خانواده و دوست و آشنا چنین کسی را سراغ داشته باشید و شاید مثل من بدتان نیاید که گاهی از روی دستش تقلید کنید؛ یک ضرب المثل نیم خطی، کار یک ساعت فلسفه بافی و از زمین و زمان شاهد آوردن را می کند. نه نصیحت گل درشت است که مخاطب را بیزار کند، نه ادایی قلنبه سلنبه که بین گوینده و شنونده فاصله بیندازد. در مدت کوتاهی بیان می شود و مثل جرعه آتش، در می گیرد. گاهی البته زبادی تندو تیز است اما از آن جا که پذیرفته ایم «در مثل مناقشه نیست»، کسی از شنیدنش رو ترش نمی کند و کسی هم نمی پرسد اصلا این جمله از کجا آمده است! ضرب المثل ها چه ساخته عامه مردم باشند از مواجیه شخصی شان باز بست روزمره، چه اولین بار بر زبان شاعر، حکیم یا فیلسوفی جاری شده باشند، چکیده خرد جمعی اند؛ نمایانگر بینش و نگرش یک جامعه که البته از خطا هم مبرا نیستند. کم تر هستند ضرب المثل هایی که امروز در غلط بودن شان تردید نداریم با این حال، ارزش زبانی و فرهنگی ضرب المثل ها و ظرفیت شان در بازتاب دادن تصویر اجتماع، بر کسی پوشیده نیست. در پرونده امروز با چند ضرب المثل کمتر شنیده شده حکیمانه و ریشه آن ها آشنا می شویم.

اگر در خواب بینی مرغ و ماهی

اگر بر کس نگویی پادشاهی

می گویند مردی در خواب مرغ و ماهی دید. نزد معبری (کسی که کارش تعبیر کردن خواب است) رفت و معبر او را بشارت به پادشاهی داد. مرد خرسند بازگشت، مدت ها در این آرزو بود ولی به پادشاهی نرسید. نزد معبر رفت و ماجرا را پرسید. معبر گفت: «آن زمان که خواب دیدی، شغلت چه بود؟» مرد پاسخ داد: «جامه داری گرمابه»، معبر باز پرسید: «اکنون چه شغلی داری؟» مرد جواب داد: «استاد گرمابه ام» معبر گفت: «از شاهی تورا همین بس که آن روز فرمانبردار بودی و امروز فرمان ده.»

این مثل در مواقعی به کار می رود که بخواهند به مخاطب تذکر بدهند که پیش از مطمئن شدن از رخداد چیزی، برای آن شادمانی نکنند و رویاها و آرزوهایش را با دیگران در میان نگذارند چرا که سر خوردگی در پی خواهد داشت.

فواره چون بلند شود، سرنگون شود

هارون الرشید و جعفر بر مکی در باغی گردش می کردند. سببی بر سر شاخه ای نظر هارون را جلب کرد. به جعفر دستور داد سب را بچیند. جعفر هر چه کرد، نتوانست دستش را به سب برساند. پس هارون به تنه درخت تکیه داد و جعفر پای بر دوش او گذاشت که به سب نزدیک شود. دستش نرسید، به دستور هارون پا بر سر خلیفه گذاشت و سب را از درخت چید و به دست هارون داد. باغبان که مردی سالخورده و از «آل برمک» بود، ناظر این موقعیت بود. وقتی هارون خواست از باغ خارج شود، پیش آمد و تعظیم کرد. هارون خواست به او انعامی بدهد، باغبان گفت: «زندگانی خلیفه دراز باد. به جای انعام چند سطری بنویسید» که این باغبان از آل برمک نیست». خلیفه به باغبان گفت: «مگر دیوانه شده ای؟ مردم به غلامی آل برمک افتخار دارند.» پیر مرد جز نوشته انعامی نخواست. خلیفه متن را نوشت و امضا کرد و به باغبان داد. مدت کوتاهی بعد ستاره اقبال خاندان بر امکه رو به افول گذاشت و هارون به کشتن آنان فرمان داد. هر کجا از آل برمک دیدند، کشتند تا نوبت به باغبان رسید. باغبان خط و مهر خلیفه را که تصدیق کرده بود این پیر مرد از آل برمک نیست، نشان داد و از کشته شدن نجات یافت. خلیفه را بر این موضوع آگاه کردند. باغبان را احضار کرد و گفت: «تو از کجا چنین روزی را برای آل برمک پیش بینی می کردی که آن روز از من امان نامه گرفتی؟»، باغبان جواب داد: «ای خلیفه! فواره چون بلند شود، سرنگون شود. وقتی جعفر پای بر



فرق شما گذاشت، فهمیدم که این خاندان به آخرین اوج رفعت خود رسیده اند. پس نوبت آن می رسد که به زودی سرنگون شوند.» خلیفه بر عقل و درایت او آفرین گفت و از این که خاندانی به این زیرکی را از بین برده بود، متأسف شد.

صورت رایج تر این ضرب المثل را در عبارت «پارا از گلیم فراتر گذاشتن» شنیده به کار برده اید.

مردن به عزت به از زندگی به ذلت

داستان این ضرب المثل در گلستان سعدی آمده است: «در جنگ تاتار، جوانمردی دچار جراحتی هولناک شد. کسی به او گفت فلان بازرگان نوشدارو دارد، اگر بخواهی شاید قدری به تو بدهد. آن بازرگان چنان به بخل و خساست معروف بود که حاتم طائی به کرم و بخشنده گی. «گر به جای نانش اندر سفره بودی آفتاب/ تا قیامت روز روشن کس ندیدی جز به خواب». جوانمرد گفت: اگر از او نوشدارو بخواهم، بدهد یا ندهد اگر بدهد، ممکن است بر ایم فایده داشته باشد یا نداشته باشد اما در هر حال در خواست کردن از او حکم زهر را دارد. «هر چه از دونان» به منت خواستی/ در تن افروزی و از جان کاستی». حکما گفته اند اگر آب حیات به آبروی فرو شوند، دانا نخرد که مردن به عزت به از زندگی به ذلت».



آسیاب باش، درشت بستان نرم باز ده

«ابوسعید ابو الخیر» در «اسرار التوحید»، حکایتی تعریف می کند به این مضمون: «یک روز شیخ ما با جمیع صوفیان به در آسیابی رسید. سر اسب کشید و ساعتی توقف کرد. پس گفت می دانید این آسیاب چه می گوید؟ می گوید تصوف این است که من در آنم. درشت می ستانم و نرم باز می دهم.» آسیاب، دانه درشت را نرم می کند و این مثل، در سفارش نرم رفتاری و نیکویی کردن با دیگران است هر چند که از آن ها درشتی و بدی برسد.

آن ها دو نفر بودند همراه، ما صد نفر بودیم تنها

کاروانی از مردمانی که به جبن* و بددلی مشهورند به حاکم شکایت بردند که «دو راهزن، کاروان صد نفری ما را غارت کردند.» حاکم متعجب پرسید: چگونه صد کس با دو تن بر نیامده اند؟ یکی از آنان در پاسخ گفت: «آن ها دو نفر بودند همراه، ما صد نفر بودیم تنها». این ضرب المثل در ستایش مشورت و همکاری است، مشایهش را از زبان حافظ خوانده و شنیده ایم: «آری به اتفاق جهان می توان گرفت.» * ترس و بزدلی

بدی را بدی سهل باشد جزا

در باب دوم بوستان سعدی، حکایت پندآموزی آمده که مصرعی از آن به ضرب المثل تبدیل شده است:

یکی را خری در گل افتاده بود/ ز سودااش خون در دل افتاده بود
بیابان و باران و سرما و سیل/ فرو هشته ظلمت بر آفاق ذیل
همه شب در این غصه تا مامداد/ سقط گفت و نفرین و دشنام داد
نه دشمن بر ست از زبانش نه دوست/ نه سلطان که این بوم و برزان اوست
قضرا خداوند آن پهن دشت/ در آن حال منکر به او برگذشت
شنیدن این سخن های دور از صواب/ نه صبر شنیدن نه روی جواب
ملک شرمگین در حشم بنگریست/ که سودای این برمن از بهر چیست؟
یکی گفت شاه به تیغش بزَن/ که نگذاشت کس را نه دختر نه زن
نگه کرد سلطان عالی محل/ خودش در بلا دید و خر در وُخَل
به بخشود بر حال مسکین مرد/ فرو خورد دشمن سخن های سرد
زرش دادو اسب و قبا پوستین/ چه نیکو بود مهر در وقت کین
یکی گفتش ای پیری عقل و هوش/ عجب رستی از قتل، گفتا خموش
اگر من بنالیدم از درد خویش/ وی انعام فرمود در خورد خویش
بدی را بدی سهل باشد جزا/ اگر مردی احسن الی من اسا

شعر به زبان ساده می گوید: «مردی، خرش در گل افتاده بود و نمی توانست آن را نجات بدهد. روز و شب به زمین وزمان بدمی گفت؛ نه دوست و دشمن از توهین های او در امان بودند، نه سلطان. روزی سلطان که از آن حوالی رد می شد، مرد ناسزاگوو خر در گل افتاده اش را دید.

از خدمو چشمش پرسید این مرد چرا با ما چنین تند خوبی می کند؟ اطرافیان سلطان را به مجازات کردن مرد تشویق کردند اما شاه که وضعیت مرد را دید، گستاخی اش را بخشید. نه تنها از خشمش گذشت بلکه خر و اسب و طلا هم به او داد. یکی از شاهدان به مرد گفت: «خوب از کشته شدن در امان ماندی» مرد جواب داد: «جواب دادن بدی با بدی کار سختی نیست. آدم خوب کسی است که وقتی دیگری به او بدی می کند، با نیکی جوابش را بدهد.»

منابع: کاوشی در امثال و حکم فارسی، تألیف سیدیحیی برقی، بهارن از

مثل ها و تعبییرات فارسی، تألیف دکتر هاشم رحیب زاده

